مدیریت شهری
ضمیمه شماره ۴۸ پاییز ۱۳۹۶
No.48 Autumn 2017
۴۳۳-۴۴۴
زمان دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۲/۱۲ زمان پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۶/۱

دیدگاه هنری ـ جغرافیایی سهراب سپهری به مقولهٔ شهر و معماری

علی کریمی فیروزجائی*- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران
یوسف عالی عباس‌آباد- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران
سمیه رستمی پور- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران

چکیده

اثـر ادبی همواره، کانـون بازتاب شهرها و فضای بیـرون بوده است. در قـرن حاضـر، با توجه بـه مسائلی همچـون جنگ، استعمـار، ویرانی فضاهـای شهری و بسیاری عوامل دیگر، شهر به عنوان رکن اصلی فضای زیست بشر، کانـون توجه قرار می‌گیرد. نویسندگان هریک به شیوه خود، تصاویری گاه واقعی و گاه تخیلی از شهرها را در اثر خویش خلق کرده‌اند. از میـان نویسندگانی که به توصیف مکان‌ها و شهرها پرداخته‌اند، سهراب سپهـری، شاعر و نقاش چیره‌دست، نمونـه‌ای بارز است. تعامل ادبیات و فضا سبب شکل‌گیری نقد نوین جغرافیایی شده است. در نقد جغرافیایی، طبق اصل ارجاعیت، اثر ادبی با دنیای بیرون در تعامل است. تاثیر جهان بیرونـی بر اثر ادبی یک سویه نیسـت؛ بلکه این تاثیر متقابل و پویا است. بدیـن ترتیب نه تنها دنیای بیرون بر اثر ادبی اثـر می‌گذارد؛ بلکه اثر ادبی نیز تصویری از فضـای واقعی و بیرونی به مخاطب می‌دهد به عبارتی اثر ادبـی بر درک متقابل فضای بیرونی تاثیرگذار است. در مقاله حاضر سعی بـر آن است شهر و مکان در شعر سهراب سپهری مورد بررسی قرار گیرد. همچنیـن تلاش خواهد شد با بهره گیری از نقد جغرافیایی به عنوان روش تحقیـق نوین در مطالعـه فضاهای شهری، به تاثیر شهـر بر شعر سهراب پرداختـه شـود و اینکه شهر در اثر ادبی به چه شیـوه‌ای بازنمایی می‌شود. درنهایـت، بـه این پرسـش کلی پاسـخ داده خواهد شد. منظـور از کنش متقابل شهر و شعر نزد سهراب سپهری چیست.

واژگان کلیدی: شهر، شعر، نقد جغرافیایی، ارجاعیت، سهراب سپهری.

Geographical view of Sohrab Sepehri in the category of city and architecture

Abstract

Literary work has always been the focal point of reflection of cities and outer space. In the present century, with regard to issues such as war, colonialism, the destruction of urban spaces and many other factors, the city as the main pillar of the biological environment is the focus. Each author, in his own way, has created real and sometimes imaginative images of cities in his own way. Among the writers who describe the places and cities, Sohrab Sepehri, the poet and painter who is dominant, is a clear example. The interaction of literature and space has led to the formation of a new geographical critique. In geographical critique, according to the principle of referral, literary work is interacting with the outside world. The effect of the external world is not one-sided literary, but a mutual and dynamic effect. Thus, not only the outside world influences literary affairs, but literary work also gives a picture of the real and the external realm. In other words, literary influence affects the mutual understanding of outer space. In this article, we try to investigate city and place in poetry of Sohrab Sepehri. Also, it will try to use geographic criticism as a new research method in the study of urban spaces, to influence the city on Sohrab poetry and how the city is represented in literary form. Finally, this general question will be answered. What is meant by the interaction of the city and poetry with Sohrab Sepehri.

Keywords: City, Poetry, Geographic Criticism, Referral, Sohrab Sepehri.

* نویسنده مسئول مکاتبات، شماره تماس: ۵۵۶۵۶۴۳۴، رایانامه: karimi.f@pnu.ac.ir

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

مقدمه

اثـر ادبی همواره، کانـون بازتاب شهرهـا و فضای بیرون بوده است. رویارویی ادبیات و شهرها، حکایت تازه‌ای نیست. از اولیـن سفرنامه‌هـا گرفته تا شعـر سهراب سپهـری و عصر حاضـر، ادبیات بستر بازنمایـی تصاویر شهری در دل خویش بـوده است. نویسندگان هریک به شیوهٔ خود و با توجه به زمان خویش، شهرهای متفاوتی را توصیف کرده‌اند و تصاویری گاه واقعی و گاه تخیلی در آثار خویش آفریده‌اند. آثار ادبی شهرها و نشانه‌های فرهنگی برخاسته از آن‌ها را هنرمندانه بازنمود کرده اسـت. «هنر و ادبیات یکی از منابع فرهنگی اصلی هر جامعه بـرای شناخت فرهنگ است. امروزه هنـر و ادبیات بیش از هر زمـان دیگر به زندگی روزمره می‌پردازنـد و آثار آن، بیان نوعی آگاهـی جمعی محسوب می‌شود و هنرمنـد بیش از اکثر افراد در تدوین آن دخیل و سهیم است» (حسینی دهاقانی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰). سهراب سپهری، شاعر بلندآوازهٔ ایرانی، از شاعرانی اسـت که مکان‌ها و شهرها را توصیف کرده، تجربیات فراوانی از سفرهای خود را به شهرهای دور یا نزدیک، به‌صورت ایماژها و تصویرهـای شعری نشان داده است. عـلاوه بر اینها، امروزه در ادبیـات نظریه‌های وجـود دارد که به نوعی بـه تاثیر فضای جغرافیایـی بـر شکل‌گیری اثر ادبـی می‌پردازنـد. از میان این نظریه‌ها می‌توان به نقد جغرافیایـی اشاره کرد. نقد جغرافیایی ماحصل مطالعـات بینارشته‌ای ادبیـات و جغرافیا است. نقد جغرافیایـی به مطالعـهٔ فضا به عنوان عـــامـل مشترک در دو رشته جغرافیا به‌ویژه جغرافیای شهری و ادبیات می‌پردازد. این نقد، با تاکید بر تاثیر فضای جغرافیایی در شکل‌گیری اثر ادبی، متقابلا به نقش اثر ادبی در ساختن فضای بیرونی تاکید می‌کند. نخست، هدف از انجام این تحقیق، بررسی فضای شهری شعر سهراب سپهری از دیدگاهی نوین است که الهام‌گرفته از عناصر فضای بیرونی است. در مقاله حاضر سعی بر آن است به تاثیر فضای بیرونی بر شعر سهراب و بازنمود آن در اثر ادبی با تاکید بر اصل ارجاعیت در نقد جغرافیایی پرداخته شود. همچنین در ایـن مقاله به این سوال پاسخ خواهیم گفت که سهراب چگونه از فضای بیرونی در ساختن دنیای تخیلی خود بهره می‌جوید.

روش تحقیق

تحقیق حاضر بر پایه نقد جغرافیایی است برای نخستین بـار در اوایل قـرن ۲۱، متفکری به نام «برتراند وستفال» نقد جغرافیایـی را مطـرح می‌کنـد. نقـد جغرافیایی سهـم فضا و جغرافیـا در حوزهٔ نقد اسـت. وستفال در سـال ۲۰۰۰ مسألهٔ جغرافیـا را به عنوان یک رویکرد در نقـد، تحلیل و تفسیر آثار ادبـی و هنری مطرح می‌کنـد. وی در کتاب مجموعه مقالات «نقـد جغرافیایی» با عنوان «دربارهٔ نقد جغرافیایی در ادبیات» معتقد است در ادبیات پست‌مدرن «شهر» بر عنصر «من» که در دوره قبـل از پست‌مدرن کانـون توجه بوده است، ارجحیت دارد. روش تحقیـق در مقالـه حاضر بر پایـه نقد جغرافیایی از دیدگاه برتراند وستفال خواهد بود.

چارچوب نظری تحقیق

توجـه به فضا سبب گشـت تا رابطه ی جغرافیـا به عنوان علـم بررسـی متقابل انسان و محیـط با سایر رشته‌هـا پدیدار شود. «نقش فضا به ویژه فضاهای شهری آنقدر در شکل‌گیری ذهنیت، شخصیت و هویـت انسانی و فرهنگی اساسی است کـه امروزه بیش از هر زمان دیگری بر آن تاکید می‌شود و حتی رویکردهـای تازه‌ای برای مطالعه آن بـه طور مثال در ادبیات و هنر همچون نقد جغرافیایی، نقد زیست محیطی و نقد فضایی در این دهه‌های اخیر مطرح شده است» (نامورمطلق، ۱۳۹۲، ص ۱۵). تعامـل ادبیـات و فضا سبب شکل‌گیـری نقد نوین جغرافیایی شـده است. این نقـد، برای نخستین بـار به‌وسیلهٔ «برتراند وستفال»، نظریه‌پرداز و استـاد دانشگاه لیموژ فرانسه مطرح می‌شـود. وستفال در سـال ۲۰۰۰ مجموعـه مقالاتی در ایـن باب منتشـر ساخت. در این میـان، برتراند وستفال، با تاکید بر حضور واقعیت در ادبیات، سعی می‌کند این حضور را طبـق اصول و بنیان‌های نقد جغرافیایی توضیح دهد. به‌اجمال می‌تـوان گفت که بین اثر و دنیای واقعـی، رابطهٔ متقابل برقرار است. همان‌طـور که فضای واقعی منشـاء آفرینش اثر است، فضای شعر نیز بر درک فضای جغرافیایی تأثیر می‌گذارد و در واقع، نقد جغرافیایی «فضامحور» است.

نقد جغرافیایی

نقـد جغرافیایـی بر سه تئوری فضـا ـ زمـان، ترامرزی یا مرزشکنـی و ارجاعیت استـوار است. وستفـال، اصول روش شناختی ایـن نقد را به شرح ذیل بیـان می‌کند: چندکانونگی، چندحسی، چینه‌نگـاری و بینامتنیت. نقـد جغرافیایی، مکان و شهـر را به صورت هنری منعکـس می‌کند. شهری که شاعر

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

در آن جـا زندگی می‌کند یا به آن جا سفر کرده است. هنگامی شهر متن و شهر واقعی در کنش متقابل قرار می‌گیرند، نتیجهٔ آن انعکاس تصاویر ادبی و هنری از آن شهر مورد نظرخواهد بود.

در قـرن حاضـر، بـا توجه بـه مسائلی همچـون جنگ، استعمـار، ویرانـی فضاهای شهـری و بسیـاری عوامل دیگر، شهـر به عنوان رکن اصلی فضای زیست بشر، کانون توجه قرار می‌گیـرد: «ادراک فضا ظاهرا هیچ‌وقت بـه اندازه دوران بعد از جنگ جهانی دوم پیچیده نبوده است. وحشت‌هایی که تاریخ بشریـت را بیـن سال‌هـای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ دگرگـون کرده‌انـد و بدتریـن شان متمرکز بر چنـد هکتاری بود کـه دورتادورش سیم‌های خاردار کشیده بودند، خوانش نوینی از زمان به دنبال داشته‌اند. آنها بلافاصله بر خوانش فضا تاثیر نگذاشته اند؛ البته شرایط مهیا شده بود، اما ظاهرا پس از آتش بس‌ها بودکه ادراک فضایی عظیم‌ترین تحولات را به خود دیده است» (Westphal, 2000, p. 9).

نقـد جغرافیایـی، با نگاهـی جدید به بررسـی فضاهای شهری می‌پـردازد: «در صورت گذار از فضـای جغرافیایی به فضای یکسـر شهری، مفهـوم Isonomia، احتمالا ساخته ی کلیستـن در اشـاره به آتن قـرن ۶، به ذهن می‌آیـد؛ این مفهوم کاملا ساختـاری، به معنای اهمیـت و اولویت مرکز است که شهروندان با آن همزمان رابطه‌ای تقارنی و برگشت‌پذیر دارند» (بـارت، ۱۳۸۴). نقد جغرافیایـی، جغرافیامحور و فضامحور اسـت. در نقد جغرافیایی، شاعر در مرکـز فضایی قرار دارد که محـرک نوشتار و اثر ادبی است. «شهـر متنی است که مؤلف خاصـی نـدارد. به عبـارت دیگـر، محـصول گـروه است و هیچ‌کـس نمی‌تواند بگوید مـن شهر ساخته‌ام؛ امـا می‌تواند بخصـوص در یک‌تفکر اسطوره‌ای بنیانگـذاری داشته باشد» (نامور مطلق، شمارهٔ ۴، ص ۴۳).

دربارهٔ مالکیت شهر، سانسو می‌گوید: «شهر ازمکان‌ها و اشیایی ترکیب شده است که به هیچ شخصی تعلق ندارند و از چنان حضوری (متـرو، باجه تلفن، ...) پر شده است که قابل مالکیـت نیسـت.» (Sansot, 1973, p. 16). شهر به شخص خاص تعلق ندارد و همه ساکنان آن در ساخت آن سهیم هستند و مکانی واحـد است یا به عبارتی دیگـر، «مجمع‌الجزایری» اسـت و از واحدهای کوچک‌تر تشکیل شـده است و در کنار همدیگر مکانی واحـد و یکپارچه به نام شهر را شکل داده‌اند. شهر برجسته‌ترین مکان برای زندگی مشترک است. شهروندان کسانـی هستند که نگـاه دیگران را به مکانـی واحد پذیرفته‌اند و حتـی به آن نیاز دارند. مکان شهـری دارای تاثیرات غیر قابل اجتنابی است (رک: نامور مطلق، شمارهٔ ٤، ص ٤٣)؛ وی برای درک تاثیـرات عمیق شهر بر انسـان به نقل قول از سانسو اشاره می‌کنـد: «مکان واقعی شهری آن جایـی است که مارا متحول می‌کنـد. مـادر هنگام تـرک آن، دیگرکسی نیستیـم که واردش شدیم.» (Sansot, 1973, p. 16)

بنابـر اهمیت موضـوع شاعـران و نویسندگـان زیادی به توصیف شهر و محـل زندگی انسان پرداخته‌اند. حجم زیادی از آثـار هنـری شاعـران و نویسندگان به شهـر و مؤلفه‌های آن اختصـاص دارد. از میان این‌همه مثال و تعریف، به نمونه‌ای از احمـد شاملو اشاره می‌کنیم. «**از شـهر سـرد**»، نام یکی از شعرهـای شاملو است. سپیده‌دمان را دیـدم/ که بر گُردهٔ اسبی سرکش بر دروازهٔ افق به انتظار ایستاده بود/ و آنگاه سپیده‌دمان را دیدم که نالان و نفس‌گرفته از مردمی که دیگر هوای سخن‌گفتن بـه سر نداشتند دیاری ناآشنـا را راه می‌پرسید/ و در آن‌هنگام با خشمی پُرخروش به جانب شهر آشنا نگریست و سرزمین آنان را بـه پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت./ پدران از گورستان بازگشتند/ و زنان گرسنه بر بوریاها خفته بودند/ کبوتری از برج کهنه به آسمان ناپیدا پَر کشید/ و مردی جنازهٔ کودکی مرده‌زاد را بر درگاه تاریك نهاد./ ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم/ و مـن همهٔ جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم (شاملو، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳).

در ایـن شعر نیز شاملو بـه انتقاد از دوستـان و اطرافیان، همچنین اجتماعی که در آن زندگی می‌کند پرداخته و نارضایتی خود را از آنان اعلام داشته است. محمد مختاری، دربارهٔ «شهر تاریـك» در شعـر «از شهر سـرد ...» شاملـو می‌نویسد: «در ایـن شهر تاریك چه کسانی سکنـی دارند؟ آنان یا دیگران یا به هرنامی خوانده شوند، کیانند؟ آیا همه بداندیشان و دشمنانند؟ یا ممکـن است که انسان‌هـای عادی «قطعنامـه» و قهرمانان بـه گوشه خزیـدهٔ اکنون نیـز در آن حضور داشتـه باشند؟ این همان‌شهر است که خود در آن زندگی را دریافته و شعر زندگی را بـا آحاد آن سروده است؛ امـا اکنون دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کنـد. جزیـره‌ای در دریای تاریکـی و تباهی، همچنان که پیـش از شکست، عظمت قهرمانـان در حکم چنین جزیره‌ای بود» (مختاری، ۱۳۷۲، ص ۳۳٤).

«شهر آشنـا»، در این‌شعر، نمادِ محیـط اجتماعی شاعر

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

است. بـا توجه به مضمون این شعر، که انتقـاد از ساکنان این شـــهـر است، فضای شهر آشنا بسیارتیـره و مرگ‌بار است. در این‌شعر، «سپیده‌دمان» حالت رمز به خود گرفته است. در این شعـر، شاملو دوواقعهٔ اجتماعی را که از نظرگاه او یکی رسیدن بـه آستانهٔ پیروزی و سعـادت و آزادی اجتماعی است و دیگر، تسلیم‌شـدن و قبول شکست و گردن به ذلـت و خواری‌نهادن، بـه کمك رمز «سپیده‌دمـان» و زمینهٔ مناسب بـا حضور آن به موجزتریـن صـورت ترسیم کـرده اسـت (رک، پورنامداریان، ۱۳۷٤، ص ۲۱۵). «پستـی و تاریکی» جاودانه، در این‌شعر، صفت سرزمین مردم ناآشنا است. این پستی حاصل طرز تفکر سیاهِ آن مردم است.

شهر در شعر سهراب

سهـراب سپهری، در بسیاری از شعرهـا و نقاشی‌هایش، جغرافیای واقعی را نشان می دهد. وی با الهام از محیط و شهر محل زندگـی خود و تمام آنچه در قلمرو جغرافیایی پیرامونش موجود است، تصاویر بدیع می‌آفریند.

تاثیر جهـان بیرونی در خلق شعر سهـراب نقش بسزایی دارد. شهـر از نشانه‌های جهان بیرون است که در شعر سهراب حضور دارد. حسینی دهاقانی به نقل از هایدگر چنین می‌نگارد: «شهـر در آسمان‌ها پرواز نمی‌کند تا بگریزد و بر فراز زمین بال زند. آنچه نخست انسان را فرود می‌آورد، متعلق به زمین می‌کند و بـا این کار به خانه‌اش می‌رساند، شعـر است. تنها شعر، در هرشکـل (همچنین چون «هنر زیستن») به هستی انسان معنا می‌دهد، و معنا نیـاز بنیادین انسان است (Heidegger 1971, 218).

کاشان شهری کهن از خاک ایران زمین، بی‌گمان سهراب سپهـری شاعر بلنـد آوازه ایـران را برای همه دوستـداران ادب پارسی تداعی می‌کند:

اهل کاشانم.
پیشه‌ام نقاشی است.
گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما
تا به آواز شقایق که در آن زندانی است.
دل تنهایی‌تان تازه شود.
شهر فقط برگردان
تا بدین منزل پا نهادم پای را
از درای کاروان بگسسته ام
گرچه می‌سوزم از
این آتش به جان
لیک بر این سوختن دل بسته‌ام
تیرگی پا می‌کشد از بام‌ها
صبح می‌خندد به راه شهر من
دود می‌خیزد هنوز از خلوتم
پیا درون سوخته دارم سخن
دود می‌خیزد

مجموعه هشت کتاب

بـرای توصیف شهر، سهراب از ترکیب «رویش هندسی» نام می‌برد:

شهر پیدا بود:
رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ.
سقف بی‌کفتر صدها اتوبوس.
گل فروشی گل هایش را می‌کرد حراج.
در میان دو درخت گل یاس، شاعری تابی می‌بست.
پسری سنگ به دیوار دبستان می‌زد.
کودکـی هستـه زردآلـو را، روی سجاده بیرنـگ پدر تف می‌کرد.
و بزی از خزر نقشه جغرافی، آب می‌خورد.
سهراب سپهری (صدای پای آب)

«شهـر را در ترکیـب «هندسـه»، «سیمـان»، «آهـن» و «سنگ» دانستن، یـک توصیف تمام‌عیار و در عین حال شاید خلاصه‌تریـن توصیفی باشد که از شهرهـای امروزین می‌توان داشت. کافی است عکس‌هایی از یک شهر را در طول زمان در کنار هم بچینیم تا دریابیم «رویش هندسی» نامی است زیبنده بـر توسعه‌ای که امـروز مورد نقد شهرسـازان است» (حسینی دهاقانی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۸).

در واقـع، سهراب بـا بیان ایـن عناصر، سبـک معماری بـه ویژه معماری شهـر کاشان را در شعر بـه تصویر می‌کشد. «هیچ ساخته‌ای به اندازهٔ شهر بر انسان تاثیر نمی‌گذارد چنانکه تـــجربـه شهرنشینـی مهم‌تریـن تجربـه بشـری محسوب می‌شـود. شهـر معناسـازی می‌کند. شهـر زبان بـزرگ است و سخنـی بی وقفه بـا شهروندان دارد. بنابرایـن، شهرها را باید

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

جدی گرفت. زیرا اندیشه، احساس و حتی باورهای ما را شکل می‌دهند و یا دگرگون می‌نمایند» (نامور مطلق، ۱۳۹۲، صص ۱۴-۱۵).

لایه‌نگاری شهر

با خوانش شهـر در اثر سهراب می‌توان لایه‌های فرهنگی را شناسایـی کرد. مکان بـدون در نظر گرفتـن داه‌های زمانی، تاریخی و حتی اسطوره‌ای قابل درک نیست و نمی‌توان با حذف لایه‌هـای زمانی و حوادث تاریخی بـه درک مناسبی از فضای روزگـار شاعر دست یافت. در واقـع، شاعر با اشاره به حوادث تاریخی در اشعارش فضای آن زمان و حتی قبل از آن را ترسیم می‌کند.

جنگ تنهایی با یك آواز.
جنگ زیبایی گلابی‌ها با خالی یك زنبیل.
جنگ خونین انار و دندان.
جنگ «نازی»ها با ساقه ناز.
جنگ طوطی و فصاحت با هم.
جنگ پیشانی با سردی مهر
(سپهری، ۱۳۸۰، ص ۲۸۳).

یـادآوری می‌شـود کـه نـازی، نـام حـزب ناسیونـال سوسیالیست کارگران آلمـان است. این حزب به خصوص در زمـان حکومت هیتلـر و در زمان جنگ جهانـی اول، فعالیت خـود را به اوج رسانده بود. در شعر سپهـری، عمدتاً آوای این کلمه و مناسبت آن با واژهٔ «ناز» (به مناسبت وجود واژهٔ جنگ) مـدّ نظر شاعر بوده است. لایه‌هـای گوناگون فضا پویا هستند و با هم ارتبـاط دارند. به‌گونه‌ای که بدون یک‌لایه، لایه دیگری از فضـا قابـل درک نیسـت. لایه پسیـن به لایه پیشیـن وابسته اسـت. به عبـارت دیگر، بـرای درک فضای شهـری در عصر سهـراب، باید به تمام عناصـر ذکر شده در شعر توجه کرد تا به درک مناسبـی از فضای شهری دسـت یابیم. کاشان، شهری با چینه‌های فرهنگـی و تاریخی بسیاری اسـت و هریک بیانگر دوره‌ای مهم هستند وتصویری در خور توجه از این شهر را بیان می‌کنند. شهر معاصر، زمانی قابل درک است که همه لایه‌های آن را در نظـر بگیریم. سهـراب، کاشان عصر خود را به تصویر می‌کشـد و یکی از لایه‌های شهر کاشان محسوب می‌شود. در نقـد جغرافیایی، مشخصات مکان‌ها و شهرها بسیار ارزشمند هستنـد و شاعر بیشتر بر مکان توجـه می‌کند و این مساله نقد جغرافیایی را در شعر سهراب قابل درک می‌کند؛ چراکه در شعر سهراب داده‌های مکانی بر داده‌های زندگی‌نامه و روان‌شناسی و یـا هر عامل غیر مکانی دیگر مقدم است. شعر این امکان را فراهـم می‌کند تا لایه‌های تاریخی زیریـن مکان هویدا شوند. شهـر امروز، حاصل لایه‌های تاریخـی، تحولات اجتماعی و بسیاری وقایع دیگر است.

مرز جغرافیایی از واقعیت تا تخیل

مرزها به‌عنوان عناصر نفوذ ناپذیر میان سرزمین‌ها هستند و هویـت افـراد با مشترکـات فرهنگی و تاریخـی را مشخص می‌کنند. با فروپاشی دیوار برلین، استعمار کشورهای ضعیف و ثروتمند توسط دولت‌های غربی، توجه به مرز افزایش می‌یابد.

سهـراب سپهری شاعر اهـل سفر است و بـه مکان‌های بسیـاری سفر کرده است. حتی این حس سفر در شعرش و در زندگی نامه او جای دارد. سفر به کشورهای اروپایی، آسیایی و بسیاری جاهای دیگر در شعر سهراب علاوه برعبور از مرزهای واقعی جغرافیایی، نوعی تمرد از واقعیت و ورود به دنیای تخیل است.

«مسافـر»، منظومهٔ بلندی از سهراب سپهری است که در سـال ۱۳۴۵ و در مجلّـهٔ آرش به چاپ رسیـد. در این منظومهٔ مسافـر، نمـادی از خـودِ شاعر اسـت. مسافر، همـان سالكِ «صدای پـای آب» است. منظومهٔ مسافر، حکایت سفر شاعر در همـهٔ اعصار و قـرون و کوچ او به همراه همـهٔ قبایل بشری است غـرض از این سیر و سفر، رسیدن به آن مقصود بی‌زمان و ثابتـی است که در پسِ همـهٔ جستجوها و تلاش‌های آدمیان قـرار دارد. این منظومـه دوبُعد دارد: بُعد واقعـی و بُعد رمزی. مسیر مسافر سفری است به قصد طلب و سفرهایی که با چنین قصـدی صورت می‌گیرد سیر آفاق و انفس نام دارد. مسافر این منظومه در سیر آفاقی به راه می‌افتد و ضمن سفر، راهی به درون خویش می‌گشاید و همینجا اسـت که با آغاز بی‌زمان یا زمان ازلـی مرتبـط می‌شود سیر آفاقی که منطبق بـا بُعد واقعی شعر اسـت با زمـان و مکان تاریخـی پیوند دارد و خـود مسافر هم در ایـن بعُد انسان تاریخی اسـت. وی در مقام انسان تاریخی از اتوبـوس ـ وسیلهٔ نقلیهٔ امروزی ـ پیـاده می‌شود. شرح رفتن خـود را به جاجـرود و نیز بین‌النهرین و هند بـاز می‌گوید. در مسیـر سفـر روزنامه‌های جهـان را می‌خوانـد و... ولی مسیر

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

انفسی با زمان و مکان تاریخی پیوندی ندارد و مسافر نیز در این بُعدانسان تاریخی نیست. در این سطح، زمان تاریخی از اعتبار می‌افتد و جای خود را به زمان ازلی می‌دهد. مکان هم به تناسب ازلیت زمان، خارج از جغرافیای این عالم قرار می‌گیرد. منوچهر آتشی درخصوص منظومهٔ مسافر می‌گوید: «عنوان این منظومه، از آنجا مایه می‌گیرد که مسافری در راه‌های معنوی سوی خود سفر می‌کند تا شاید خود را در آیینهٔ قاف خود ببیند ـ و این تقریباً از معدود مواردی است که سهراب با سفری هدهدوار، مفهومی از عرفان اسلامی ـ ایرانی را بیان می‌کند» (آتشی، ۱۳۸۲، ص ۸۰).

کنار راه سفر کودکان عراقی
به خط حمورابی
نگاه می‌کردند.
و در مسیر سفر روزنامه‌های جهان را مرور می‌کردم.
سفر پر از سیلان بود.
و از تلاطم صنعت تمام سطح سفر
گرفته بود و سیاه
و بوی روغن می‌داد.

در دنیای واقع سفر ابزاری است که شاعر می‌تواند مرزهای جغرافیایی را درنوردد و به سرزمین‌های دیگر قدم بگذارد.

سفر دانه به گل.
سفر پیچك این خانه به آن خانه.
سفر ماه به حوض.
فوران گل حسرت از خاك.
ریزش تاك جوان از دیوار.
بارش شبنم روی پل خواب.
پرش شادی از خندق مرگ.
گذر حادثه از پشت کلام.

شاعر با وسایلی مثل قایق، قطار و هواپیما از مرزهای جغرافیایی عبور می‌کند. در شعر «پشت دریاها»، قایق وسیله‌ای است که شاعر را در این سفر یاری می‌کند:

قایقی خواهم ساخت،
خواهم انداخت به آب.
دور خواهم شد از این خاك غریب
که در آن هیچ‌کسی نیست که در بیشه عشق
قهرمانان را بیدار کند.
قایق از تور تهی
و دل از آرزوی مروارید،
هم‌چنان خواهم راند.
نه به آبی‌ها دل خواهم بست
نه به دریا-پریانی که سر از خاك به در می‌آرند
و در آن تابش تنهایی ماهی‌گیران
می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان.
هم‌چنان خواهم راند.
هم‌چنان خواهم خواند:
دور باید شد، دور.
مرد آن شهر اساطیر نداشت.
زن آن شهر به سرشاری یك خوشه انگور نبود.
هیچ آیینه تالاری، سرخوشی‌ها را تکرار نکرد.
چاله آبی حتی، مشعلی را ننمود.
دور باید شد، دور.
شب سرودش را خواند،
نوبت پنجره‌هاست.
هم‌چنان خواهم خواند.
هم‌چنان خواهم راند.
من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد.
من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت.
من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد (و چه خالی می‌رفت.
من قطاری دیدم، تخم نیلوفر و آواز قناری می‌برد.
و هواپیمایی، که در آن اوج هزاران پایی
خاك از شیشه آن پیدا بود:
کاکل پوپك،
خال‌های پر پروانه،
عکس غوکی در حوض
و عبور مگس از کوچه تنهایی.
... (سپهری، ۱۳۸۰، صص ۳۶۲- ۳۶۵).

«در شعر، «پشت دریاها، شاعر از دنیایی سخن می‌گوید که امیدوار است روزی بدانجا سفر کند. آنجا شهری است که بر مبنای اندیشه و ذهن حقیقت‌جوی سپهری ساخته شده است. در آن شهر اسطوره نیست. تاریخ نیست، زن، «زن» نیست. آنجا تجلّی جاودانگی است. این جهان سراسر مهر و ایمان و دور از بدی، که تلقی خاصّی از «مدینهٔ فاضله» است، البته دست‌نیافتنی است. این جهان از آنِ بشر نیست، از آنِ آسمان است» (عابدی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

از دیگـر گونه‌هـای سفر، مهاجرت است کـه نوعی سفر دائمی به حساب می‌آید. به قول سهراب: »زندگی حس غریبی اسـت که یك مرغ مهاجـر دارد«. در همین میان، مرزهای بین المللـی شکل می‌گیرند و مهاجرت بیش از پیش به نقطه قوت خـود می‌رسـد. مهاجرت عبـور انسان‌ها به صـورت فردی یا جمعـی از مرز است و در نقد جغرافیایی نمونه‌ای از مرززدایی است و بـه گفته ژیل دولـوز و فلیکس گاتـاری سبب تشکیل «فضاهای صیقلـی» می‌شود. مرزشکنی سبـب تولید فضای صیقلی می‌شود. فضای صیقلی فضایی ناپایدار است که در آن اقلیت‌های فرهنگی فراوان هستند. این فضاها پویا و ناهمگون هستند.حومه‌های متروپل‌ها و کلان شهرها فضاهایی صیقلی هستنـد که در سال‌های اندکی و بـا تاریخچه ی محدود، افراد از فرهنگ‌هـا و اقشـار مختلف ایـن فضاها را شکـل داده‌اند. فضاهای صیقلی در مقابل فضاهای شیارخورده قرار می‌گیرند. فضاهـا شیارخورده، فضاهایی هستند لایه دار و دارای تاریخ و پیشینه که شهر کـــاشـان را می‌توان در شعر سهراب فضایی شیاخورده در نظر گرفت. فضـای شیارخورده همگون است و هرلایه فضایـی آن، دربرگیرنده تاریخ و اتفاقات و وقایع مهمی است که بدون در نظرگرفن هرکدام از این لایه‌ها یا به اصطلاح چینه‌های فضایی، نمی‌توان به درک مناسبی از دست یافت.

مرزهای تخیلی

شاعر با پشت سر گذاشتـن مرزهای جغرافیایی در صدد شکستن مرزهای واقعی است تا به مدد قوه خلاقه تخیل نوعی مرز شکنی پدیـد آورد و برای خلق فضـای ادبی، محصور در مـرز و چارچوب خاص نباشد. نویسنـده با شکستن مرزها از واقعیت تمرد کرده است. سهراب، برای بازنمایی فضای شهر، مرزهـا را می‌شکند تا بتواند فضای مورد نظر خود را به تصویر بکشد. از نگاه وستفال «نگاه متمرد همواره به سوی افق رهایی بخشی فراتر از قلمرو خود کشیده است» (Westphal, 2007: 81). بـرای بازنمایی‌های هنری و شاعرانه، باید پا را از واقعیت فراتـر گذاشت و بـه اصطلاح نقد جغرافیایی تمـرد کرد. «نقد جغرافیایـی واسطه‌ای است میان ارجاعیـت بیرونی و بازنمود آن، دعوتـی به گـذر از فضای جغرافیایی بـه فضای تخیلی در ادبیـات، و یا تصویر فضای جغرافیایی و بازنمودهای آن در اثر ادبـی، بازنمود فضاهایی که زندگی در آن جریان داشته و دارد، همرا با ارئه تصویر و نماد» (Ibid, 128).

با تخیل می‌توان از مرزهای واقعی عبور کرد. ارائه شهرها در قالـب تخیل به اشکـال گوناگون است. هنـر و ادبیات هم می‌توانند هم ضمیر ناخودآگـاه شهر را به تصویر بکشند، هم به نقد آنها بپردازند و هم الگوهای آرمان شهری پیشنهاد دهند. (مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات نامور مطلق ۱۶).

سهراب برای تصویرسازی شهر متن، از تمام حواس خود بهره می‌گیرد. حس شنوایی، بویایی و دیداری همه در کنار هم شهری آرمانی را بازسازی می‌کنـد. در شهر سهراب «شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند».

پشت دریاها شهری است
که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است.
بام‌هـا جـای کبوترهایی است کـه به فواره هـوش بشری می‌نگرند.
دست هر کودك ده ساله شهر، خانه معرفتی است.
مردم شهر به یك چینه چنان می‌نگرند
که به یك شعله، به یك خواب لطیف.
خاك، موسیقی احساس تو را می‌شنود
و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.
پشت دریاها شهری است
که در آن وسعت خورشید بـه اندازه چشمان سحرخیزان است.
شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.
پشت دریاها شهری است!
قایقی باید ساخت.
کعبه ام بر لب آب،
کعبه ام زیر اقاقی هاست.
کعبه ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ ، می‌رود
شهر به شهر.
جریان گل میخك در فکر،
شیهه پاك حقیقت از دور.
من صدای وزش ماده را می‌شنوم
و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق.
و صدای باران را، روی پلك‌تر عشق،
روی موسیقی غمناك بلوغ،
روی آواز انارستان ها.
و صدای متلاشی شدن شیشه شادی در شب،

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

پاره پاره شدن کاغذ زیبایی،
پر و خالی شدن کاسه غربت از باد

ایـن قوه تخیل شاعـر است که می‌توانـد تجربه سفرهای واقعـی را به نحوی دلخواه به سرزمیـن آرمانی مبدل سازد. در شهرهای توصیفی توسط سهراب جنگ جایی ندارد. سهراب با بیان ابیات زیر با عبور از مرزها، سعی می‌کند شهر خود را «در طرف دیگر شب» بسازد:

اهل کاشانم، اما
شهر من کاشان نیست.
شهر من گم شده است.
من با تاب، من با تب
خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته ام.
من در این خانه به گم نامی نمناك علف نزدیکم.
من صدای نفس باغچه را می‌شنوم.
و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد.
و صدای سرفه روشنی از پشت درخت،
عطسه آب از هر رخنه سنگ،
من به آغاز زمین نزدیکم.
نبض گل‌ها را می‌گیرم.
آشنا هستم با سرنوشت‌تر آب، عادت سبز درخت.

شهری کـه در آن قوانین و اصول حاکـم آن در نظر شاعر پسندیده، فضایی دوستانه و به دور از دشمنی است:

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن.
من ندیدم بیدی، سایه اش را بفروشد به زمین.
رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.
هر کجا برگی هست ، شور من می‌شکفد.
بوته خشخاشی، شست و شو داده مرا در سیلان بودن.
مثل بال حشره وزن سحر را می‌دانم.
مثل یك گلدان، می‌دهم گوش به موسیقی روییدن.
مثل زنبیل پر از میوه تب تند رسیدن دارم.
مثل یك میکده در مرز کسالت هستم.

بـا عبـور از مرزها و شکسـت فاصله‌ها می‌تـوان به شهر رویایـی و آرزوی خود رسید و این جادوی زبان کلمات است. سهـراب در شعر خود از رفتن موشـک به فضا و سفر انسان به کرات دیگر سخن می‌گویـد. در واقع، فناوری‌های قرن بیستم در شعـر رنگی ذهنی به خود می‌گیرد و شاعر از «لمس تنهایی ماه» و «بوییدن گل» استفاده می‌کند.

لمس تنهایی «ماه»، فکر بوییدن گل در کره‌ای دیگر.

اشـاره به آسمـان و زمین و تعلق آن‌ها به همـه انسان ها، بـه شیوه‌ای هنرمندانه، مرزهای جغرافیایی را می‌شکند و تاکید برهمین مرززدایی می‌کند که در اینجا بیشتر تخیلی است:

هر کجا هستم، باشم،
آسمان مال من است.
پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است.
چه اهمیت دارد
گاه اگر می‌رویند
قارچهای غربت؟
من نمی‌دانم
که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست.
و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست.
گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد.
چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

با بهره گیری از قوه خلاقه تخیل، شاعر قادر است مکان‌ها را آن گونـه که می‌خواهد در نقشه جغرافیای ذهنی در کنار هم قـرار دهد. در شعر «اهـل کاشانم»، شاعـر در حالی که شهر کاشان و حال و هوای خانه خود را توصیف می‌کند، به یک باره اشاره می‌کند به «بزی» که از «خزر» آب می‌خورد.

مادرم آن پایین
استکان‌ها را در خاطره شط می‌شست.
و بزی از «خزر» نقشه جغرافی، آب می‌خورد.

واضـح است، قرار گرفتن دریای شمال ایران در کنار شهر تقریبا مرکزی ایران، تنها از عهده قوه تخیل شاعر ساخته است و در نقشه جغرافیای واقعی بدین گونه نیست. شاعر در این جا، از اصـل ارجاعیت بهره گرفته است و بـه دریای خزر در نقشه جغرافیای واقعی اشاره کرده است اما در تخیل خود، مکان‌های جغرافیای واقعی را در آمیخته است و به نوعی درآمیختگی چند مکانی از نظر نقد جغرافیایی به وجود آورده است. عبور از مرز، پویایـی و دینامیک بودن فضای زیستی را خاطر نشان می‌کند. از دیدگاه نقـد جغرافیایی، فضـا دارای پویایی و تحرک است. بنابراین، چنانچه مرززدایی را نادیده بگیریم، بر ایستایی و عدم تحـرک تاکید می‌کنیم و ایـن با نقد جدیـد در تعارض است. سهراب سپهری، حتب در بیان زندگینامه و نسب خود به نوعی به مناطق جغرافیایی غیر از شهر خود اشاره می‌کند و به صورت

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

نمادین، در صدد مرززدایی ذهنی می‌باشد.

اهل کاشانم
نسبم شاید برسد
به گیاهی در هند، به سفالینه‌ای از خاك سیلک
نسبم شاید، به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد.

شاعـر برای رسیده بـه آرمان شهر خـود بایست از مرزها عبور کنـد تابتواند تصویر مورد دلخواه خـود را بازنمایی کند. شاعر با عبـور از مرزها، در صدد یافتن شهر و تصاویر آرمانی از فضا است.

شهر در آیینه متن

اصل سوم نقـد جغرافیایی، «ارجاعیت»، بـه رابطه میان اثـر ادبی و دنیای واقعیت می‌پردازد. ارجاعیت، در صدد یافتن ردپـای دنیای بیرونی و مرجع خارج از متن ادبی در چارچوب متن است. همان طور که پیشتر اشاره شد وجود مرجع خارجی در اثر گفته‌ای تازه نیست که نقد جغرافیایی به آن پرداخته است. اما نکته‌ای که اصل ارجاعیت مطرح شده توسط برتراند وستفال را متفاوت می‌کند تاثیر دو سویه این رابطه است. وستفال معتقد اسـت این رابطه، «کنش متقابل» اسـت. بین اثر ادبی و جهان پیرامون، ارتبـاط پویا و متقابل وجـود دارد. دنیای بیرون الهام بخش خلق اثر ادبی است و در کنش متقابل، اثر ادبی نیز مکان تولید شده در اثر را به مخاطب عرضه می‌کند و به درک فضای واقعی کمک می‌کند.

برای رولان بـارت شهر «یک پنداره نگار است، یک متن پیوسته» (بارت، ۱۳۸۴، ص ۵۷).شهر در خوانش جغرافیایی، متن است و نویسنده‌ای آن را خلق نکرده است. متنی که متعلق به همه ساکنان آن است. شهر شعر است، همان طور که همواره گفته شده و هوگو بهتر از هر کس دیگر ی اشاره کرده است، اما شهر شعری کلاسیک نیست، یعنی شهری غیرمنعطف با یک مرکـز، بلکه شعری است که دال‌ها را رها و آشکار می‌کند و در این رهاسازی است که سرانجام نشانه شناسی شهر باید تلاش کنـد مدلول آن را به چنـگ آورد و از آن نشانـه بسازد (بارت، سوره).

شهر به نویسنده الگوی نوشتاری ارائه می‌کند و در مقابل نویسنده شهرمتن را با برخورداری از تکنیک‌های ادبی بازنمایی می‌کنـد. ادبیـات و هنر، تصاویـری از شهر بـه مخاطب ارائه می‌دهنـد، ایـن تصاویر می‌توانند به مخاطـب در درک فضای شهری از دیدگاه نویسنـده کمک کنند. در واقع، «این تصاویر نشانه هستند و دلالت‌های ویژه‌ای دارند، رمز هستند و رازهایی در سینـه دارند» (مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات نامور مطلق ۱۶).

شهـر شعر، شهری که انسان و به عبارت دقیق‌تر شاعر آن را خلـق می‌کند. شهر و شعر هـر دو خالق اندیشه‌های انسانی هستند. در ساخت و آفرینش هر دو، انسان عامل محرک و موثر است. شهر و شعـر به خودی خود پدید نمی‌آیند بلکه نیازمند تفکـر و خلاقیت می‌باشند. «شهر یک نوشتار است. کسی که در شهـر می‌گردد و از فضـای شهر استفـاده می‌کند (همه ی مـا از شهر استفاده می‌کنیم) به نوعـی مفسر شهر است که، با دنباله روی از استلزامات و ضبط حرکات خود، اجزای گفتاری را فراهـم می‌آورد تـا آن‌ها را به شیوه‌ای دیگـر واقعیت بخشد. هنگامـی که در یک شهر حرکت می‌کنیـم، در موقعیت مفسر صدها هزار شعرQueneau قـرار می‌گیریم؛ یعنی در موقعیتی که هر فرد بتواند با جابجا کردن یک سطر، شعری تازه بیافریند. مـا ناآگاهانه، تا حدی شبیه مفسران آوانگـاردی هستیم که در شهر راه می‌روند» (بارت، سوره).

نامور مطلق با اشاره به کتاب فضای ادبی موریس بلانشو در مورد فضای متنی می‌گوید: «فضای متنی به فضایی اطلاق می‌شـود که به وسیله انسان شکل گرفته است. اما فضای متنی فضایی بی نهایت بزرگ و متنوع است، چنان که در آن فضاهای کلامی، تصویری، موسیقایی، شهرسازی و... جای می‌گیرند» (نامور مطلق نقدنامه ۴۵).

شهر کاشان در شعرسهراب، ارجـاع بیرونی دارد و نشان از حضور شهر واقعی در متن دارد. سهراب در هر واژه، اجزای تشکیل دهنده دنیای بیرونی را در اثر ادبی وارد می‌کند چنانکه گویی مرز میان واقعیت و تخیل را می‌شکند و دنیای بیرون و اثر ادبـی را در کنا در هم قرار می‌دهد. چنین به نظر می‌رسد بدون بهـره گیری از دنیای بیرون، خلق اثر ادبی امکان پذیر نیست و البته متقابلا این اثر ادبی است که آیینه تمام نمای جهان بیرون اسـت. «شعر در واقع قـادر است کلیت‌هایی را عینیت بخشد کـه از چنگ دانـش می‌گریزند و به همین دلیـل راه رسیدن به تفاهم مورد نیاز را به مورد نیاز را به ما نشان می‌دهد» (مجموعه مقـالات سمینـار بازنمایی فضاهای شهـری در هنر و ادبیات حسینی دهاقانی ۱۲۰).

شهـر سهراب دارای تصاویری بدیع است و اندیشه شاعر

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

آن را هستی بخشیده است. سهراب شهرهای بیرونی را به درون اثـر خویش آورده و درباره آن‌ها را ساخته است. آن چه از شهر می‌بینیم وجـه عینی آن است و متن ادبـی و هنری وجوه دیگر شهر را بازگو می‌کند و گاهی با بهره گیری از قوه تخیل و توانایی نامتناهی اش تصویری آرمانی از شهر را نشان می‌دهد. تخیل، مرزهـای جغرافیایـی را می‌شکند و نقشه جغرافیـای واقعی با تغییراتی به نقشه جغرافیای تخیلی مبدل می‌شود. در اثر ادبی، شهر واقعی، شهری تخیلی می‌شود که می‌تواند گاه به واقعیت بسیار نزدیک و گاه بسیار فاصله داشته باشد.

مرا گرم کن.... (باغ همسفران)

بدیـن ترتیب، نقد جغرافیایی نه بر استقلال متن یا فضای پیرامون، بلکه بر رابطه دوسویه متن و فضای بیرون به ویژه شهر تاکید می‌کند. این رابطه، رابطه متقابل و تعاملی است. بنابراین نمی‌تـوان نقش متن یا جهان بیرون را نادیده گرفت. همان گونه کـه شهر بیرونـی در ساخت و شکل گیـری اندیشه‌های شاعر نقـش به سزایـی دارد، متن نیز شهر آرمانی شاعـر را آمیخته با تخیـلات وی بـه مخاطب عرضه می‌کنـد و حتی درک فضای شهـری آن روزگار را برای مخاطب آسان می‌نماید. قیصر امین پور می‌گوید: «خـدا، روستا را؛ بشر، شهر را و شاعران، آرمان شهر را آفریدند، که در خواب هم خواب آن را ندیدند!»

آرمان شهـر در نقد جغرافیایی «غیرمکان» است. مکانی کـه وجود ندارد و شاعر می‌خواهد بـا تراوشات ذهنی خویش بـه آن مکـان وارد شـود. آرمـان شهـر، در نظـر وستفال یک «غیرمکـان» اسـت یا به عبارتـی، مکانی است کـه در دنیای واقع وجـود ندارد و زمـان و مکانی بـرای آن مشخص نیست و به تعبیـر آمبرتو اکو «فرازمان» و «فرامکـان» است. سهراب می‌خواهد تصاویر هنری یک مکان خاص را تا مرز آرمان شهر بازنمایی کند و این همان هدف نقد جغرافیایی است. در واقع، در شعـر، آرمان شهری به وجود می‌آید که بر پایه احساسات و خواسته‌هـای شاعر شکل گرفته است. شاعـر با ذوق لطیف و قریحه خود نفرت از جنگ، خونریزی و ویرانی شهرها را چنین به تصویر می‌کشد که باز هم تضاد میان واژگان، اختلاف سطح میان واقعیت و آرمان را نشان می‌دهد:

جنگ یك روزنه با خواهش نور.
جنگ یك پله با پای بلند خورشید.

همـان گونه کـه بیان شد، جنگ سبب شـد تا فضا کانون توجـه قرار گیرد. تخریب شهرهـا، از بین رفتن مرزها و چپاول سرزمین‌هـای ضعیف انسان معاصر را به فکر فرو برد تا بیشتر فضـا را کانون توجه قـرار دهد. سهراب نیز جنـگ را خونین و ویراگـر توصیف می‌کنـد. از این رو، سهـراب در شهر متن، با جـادوی کلمه و شعـر، جنگ را شکست می‌هـد و جهان را با لطافت شعر فتح می‌کند:

فتح یك قرن به دست یك شعر.
فتح یك باغ به دست یك سار.
فتح یك کوچه به دست دو سلام.
در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود
مردمان را دیدم.
شهرها را دیدم.

وستفال در مقاله اش «رویکرد نقد جغرافیایی در ادبیات» می‌نویسد: «نقد جغرافیایی بایست توصیف فضاهای واقعی را که فهرست شان در اطلس جغرافیایی وجود دارد و خود به نوعی پیوستـه در تحول و تغییرند، در ادبیـات مورد بررسی قرار دهد و ببینـد چگونه و به چه دلیـل یک فضای عینی در ذهنیت‌های متفاوت تصویری دگرگونه پیدا می‌کنـد» (Westphal, 2005, p. 22).

بـرای خوانش واقعیـت، باید بر قوه تخیل تکیـه کرد زیرا در تصویرسـازی مکان ها، تنها قـوه تخیل قادر است این گونه مکان‌ها را آن گونه که می‌خواهد از بالقوه به بالفعل تبدیل کند. برای بازسازی مکان، نقش جغرافیای واقعی در جغرافیای ادبی غیر قابل انکار است اما نمی‌توان تاثیر جغرافیا و شهر بازسازی شـده در اثر ادبی را نیز نادیـده گرفت. مبرهن است طبق اصل ارجاعیت، میان این دو، تعامل وجود دارد. جغرافیای اثر ادبی، حاصل تراوشات ذهنی شاعر یا نویسنده می‌باشد.

رودو در کتاب **شهرهای تخیلی در ادبیات فرانسه** می‌نویسد: «شهرهـا در یک فضای ذهنی شکل میگیرند. به محض اینکه نوشتـار به میان می‌آید، طـرح اولیه شهرهای تخیلی هم شکل می‌گیرد» (Roudault, 1990, p. 39).

در شعر سهراب، وی به شهرهای واقعی اشاره می‌کند اما ایـن شهرها با قوه تخیل شاعر به آرمـان شهر نزدیک می‌شود؛ شهری و در کوچه‌های آن «نظم یونان» حاکم است:

همه روی زمین پیدا بود:
نظم در کوچه یونان می‌رفت. همه روی زمین پیدا بود:
نظم در کوچه یونان می‌رفت.

در شعـر، سهراب بـا نگاهی نو به شهـر و فضاها و حتی

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

لایه‌های فرهنگی آن پرداختــه است. نقشه شهر بازنمایی شده ناملمــوس است. به واسطــه تصویر ذهنــی بازنمایی ملموس ارائــه می‌شود. مکان وجود دارد چــون که فهمیده می‌شود، هر مکــان آن زمان کــه بازنمایی می‌شــود از تخیل عبــور می‌کند (Westphal, 2000, p. 35).

شهر در شعر سهراب از مرزهای تخیلی عبور می‌کند تا از واقعیت به تخیل وارد شود. طبق رابطه «فضا-ادبیات-فضا» در نقد وستفالی، فضا بر متن ادبی تاثیر می‌گذارد و متقابلا ادبیات با ویژگی تخیلی خود مکان واقعی را رنگ و بوی تخیلی داده و نوشتار ادبی مکان را خلق می‌کند.

در واقــع، ادبیــات، بعــد تخیلی مکان را کــه در ذات یک مکــان نهفته است، ترجمــه و آن را در شبکــه‌ای بینامتنی وارد می‌کند. نقد جغرافیایی رابطه جدلــی «فضا-ادبیات-فضا» را خاطــر نشان می‌کند و این گمانــه را می‌زند که فضا نیز به نوبه خویــش، پــس از آن که متن آن را در خــود پذیرفت، بر اساس همان متن، خود را تغییر می‌دهد. بنابراین، دائما یک پویایی بر هــم کنش فضا- متن و واقعیت- تخیل پدید می‌آید (احمدی، ۱۲۷ نقد نامه هنر).

«و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی‌آید
و کتابی که در آن پوست شبنم‌تر نیست
و کتابی که در آن یاخته‌ها بی بعدند.
و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد.
و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون.
و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت.
و اگر خنج نبود، لطمه میخورد به قانون درخت.
و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می‌گشت.
و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد.
و بدانیم که پیش از مرجان خلایی بود در اندیشه دریاها».

نتیجه‌گیری و جمعبندی

در نقد جغرافیایی اثر ادبی با دنیای بیرون در تعامل است. تاثیــر جهان بیرونی بر اثر ادبی یک سویه نیست بلکه این تاثیر متقابــل و پویــا است. بدین ترتیب، نه تنها دنیــای بیرون بر اثر ادبی اثر می‌گذارد؛ بلکه اثر ادبی نیز تصویری از فضای واقعی و بیرونی به مخاطب می‌دهد، به عبارت دیگر، اثر ادبی بر درک فضای بیرونی بــرای مخاطب تاثیرگذار است. فضای هنری به ویــژه اثر ادبی به شهر و فضای شهــری این امکان را می‌دهد تا شکوفا شــود و متجلی شود. شعر، فرصــت تجلی استعدادها و توانایی‌های بالقوه شهــر را فراهم می‌سازد. شعر، ناگفته‌های شهر را بازگو می‌کند و تصویری نو و بدیع را ترسیم می‌کند.

ادبیات برای کشف حقیقت فضــا مناسب است. ادبیات بــه واسطه در اختیار داشتن امکانــات نامحدود، توان بازنمایی فضا را به گونه‌ای دیگر دارد. ادبیات با بهره مندی از دیدگاه‌های متنوع، قادر به معرفی و شناساندن بهتر فضا می‌باشد. از طرف دیگر، رویارویی با فضا در جهت درک بهتر تخیل و آثار ادبی و هنری سودمند است. فضا در اثر سهراب سپهری، محور اصلی نوشتــار را تشکیل داده است و با نگاهی نــو و با ارجاع واقعی در دنیای بیرونی به تصویر کشیده شده است. سهراب سپهری برای خلــق نقشه ی جغرافیای ادبــی از مکان‌های واقعی بهره جسته اســت. رابطه ادبیات و مکان، رابطــه‌ای دو طرفه است. مکــان زندگی شاعر الهام بخش سرودن شعر است و در عمل متقابل، شاعر همان مکان را با تخیل بازنمایی کرده و با اشاره به لایه‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی و حتی آرزوها و معماری ذهنی خود، مکــان را به گونه‌ای هنرمندانه به تصویر می‌کشد. شاعر گاهی اهمیت مکان‌ها را با شعر به مخاطب خاطر نشان می‌کند تا در گذر زمان به فراموشی سپرده نشوند، چراکه از بین رفتن مکان‌های تاریخی، فرهنگی و هنری به نوعی از بین رفتن لایه‌های زمانــی مهم است که هر کدام، نقش بسیار مهمی در ارائــه تصویر آن مکــان خاص را بر عهده دارنــد. بدین ترتیب، در شعــر سهراب حضــور واقعیــت را به وضــح می‌بینیم و در مقابــل، شاهد هنــر وی در باز نمایی واقعیت مکــان و به ویژه شهر هستیم. بنابراین نمی‌توان ساختار شهر را در بازنمایی‌های هنری شعر سهــراب نادیده گرفت: هر شهر یک ساختار است امــا هرگز نباید تلاش کنیم و هرگــز نباید بخواهیم که چیزی را جایگزین ایــن ساختار کنیم؛ از نگاهی دیگــر، تاریخ معاصر ایــران از پرجنب‌وجوش‌ترین و متلاطم‌ترین دوره‌های تاریخی است. از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی بارهای سنگینــی را به دوش می‌کشیده است. هنرمنــدان و شـــاعران در این‌برهه‌ها که می‌زیسته‌انــد به مسایل موجود واکنش نشان می‌داده‌اند. بدبختی، فشار، ناتوانی، گرسنگی و تمام چیزهایی کــه آزادی و شرف انسانــی را نادیده می‌گرفت، بــر تمام اقشار جامعه سنگینی می‌کرد. شـــاعران معاصر این‌واقعیت‌های تلــخ جامعــه را در قالب ایماژهــای کلامی ریختند تــا بتوانند

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]

در فضـای اختنـاق جامعه سخن بگوینـد. در تصویرهایی که سهـراب از «شهر» ساخته است، گاهـی سخنش به صراحت اسـت و گاهـی در هالـه‌ای از ابهام هنری. «شهـر» مرکز ثقل تقریبـاً تمام این‌نظریه‌هاست. نماد و هیئت ایران است و جهان است. این‌شهرها مراتبی دارند که عبارتند از: شهرهایی که نماد خواسته‌هـا، آمـال و آرزوهای سیاسی، اجتماعـی، فرهنگی و هرچیـز دیگر انسان ـ شاعـر ـ که در نماد «شهر» متجلی شده است. البته این‌نـــماد می‌تواند مأخوذ از واقعیت باشد، یعنی واقعـاً در ساختار و پیکرۀ شهـر چنین‌چیزهایی حاکم و جاری بـود و هم می‌تواند نمـاد مأخوذ از ذهن شاعر باشد که آن را در پیکرۀ «شهر» ظاهر ساخته است. برخی انتقادهایی که در قالب «شهر» بیـان شده‌اند، به جـــزئیات شهر مربوط می‌شوند. از نظر ادبی به اینها مجاز کل و جزء گفته می‌شود.

سهـراب سپهری، ساختار شهـری را در شعر خود نه تنها حـذف نمی‌کنـد بلکه بـا قوه خلاقـه تخیل خـود، ساختاری انسانی و پر از آرامش را بازنمایی می‌کند. شاید شعر سهراب در بازسازی خانه‌های تاریخی به ویژه خانه‌های تاریخی کاشان، بـا همان حـال و هوای صمیمی، سهمی داشتـه باشد. چراکه سهراب، سال‌ها پیـش، در بطن شهر روییده از سیمان، آهن و سنگ، شهر واقعی و آرمانی خود را چنین به تصویر می‌کشد.

منابع و ماخذ

- آتشی، منوچهر. (۱۳۸۲). سهراب، شاعر نقش‌ها، تهران، آمیتیس.
- بـارت، رولان. (۱۳۸۴). اپراتوری نشانه ها. ترجمه ناصر فکوهی. تهران، نشر نی.
- حسینی دهاقانی، مهدی. (۱۳۹۲). بازنمود پدیدارشناسی هایدگر از خانه و زندگی شهری در اشعار سهراب سپهری. مجموعـه مقالات سمینار، بازنمایـی فضاهای شهری در هنر و ادبیات به کوشش بهمن نامور مطلق. تهران، موسسه نشر شهر.
- دادور، ایلمیـرا. (بی‌تا). گـرد آبخوست تهـران در ادبیات نوپرداز ایرانی. نقد نامه هنر، خانه هنرمندان ایران. شماره ۴: ۹۹-۸۵.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۰). هشت کتاب. تهران، طهوری.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۰). مجموعه‌آثار، تهران، نگاه.
- عابـدی، کامیـار. (۱۳۷۹). از مصاحبت آفتـاب، تهران، ثالث.
- عارضی حاجی‌حسن، غزالـه و حسینی، احسان. (بی‌تا). نقـد جغرافیایـی به روایـت وستفال. نقد نامـه هنر، خانه هنرمندان ایران، شماره ۴: ۷۳-۶۱.
- کامیـاب، جمـال. (۱۳۹۲). نقطـه تلاقـی فردیـت و شهرونـدی. مجموعه مقالات سمینار، بازنمایی فضاهای شهـری در هنر و ادبیـات به کوشش بهمـن نامور مطلق. تهران، موسسه نشر شهر.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۲). انسان در شعر معاصر، تهران، توس.
- نامـور مطلق، بهمن. (بی‌تا). درآمـدی بر نقد جغرافیایی. نقد نامه هنر، خانه هنرمندان ایران. شماره ۴: ۵۹-۳۷.
- ــــــــــــــ. (۱۳۹۲) شهر، متنی برگرفته از فرهنگ. مجموعـه مقالات سمینار، بازنمایـی فضاهای شهری در هنر و ادبیات به کوشش بهمن نامور مطلق. تهران: موسسه نشر شهر.
- Heidegger, M .(1971) .Building Dwelling Thinking .In Poetry, Language, and Thought (NY :Harper &Row.(
- Roudaut, Jean. (1990), *Les villes imaginaires dans la littérature française*, Paris, Hatier, coll. Brèves.
- Sansot, Pierre .*Poétique de la ville* .Paris: Edition Klincksieck, 1973.
- Westphal, Bertrand. (2007), La géocritique, Paris, Les Édition de Minuit.
- Westphal, Bertrand. (2000), La géocritique, mode d'emploi, Pulim: Limoges, coll. Espaces Humains, N40-
- Westphal, Bertrand. (2000) ,*La géocritique, mode d'emploi* ,Limoges, Pulim.

مدیریت شهری
فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
ضمیمه شماره ۴۸ پاییز ۱۳۹۶
No.48 Autumn 2017

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2023-11-14]